

جنگ ایران و عربستان: مذهبی یا سیاسی؟

علی معموری

درآمد: آنچه در تنش‌های اخیر بین ایران و عربستان بیش از همه توجه‌ها را به خود جلب کرده، زبان دینی‌ای است که این دو کشور برای سرزنش یکدیگر از آن استفاده می‌کنند. آیا می‌توان با توجه به این زبان، تنش بین دو کشور را صرفاً تقابل تشیع و وهابیت دانست؟

تنش بین ایران و عربستان طی چند سال گذشته به صورت محسوسی رو به افزایش بوده است. هر دو طرف از زبان دینی در حمله به دیگری استفاده می‌کنند و درگیری جاری را اختلافی دینی جلوه می‌دهند. از باب مثال، آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی اخیر خود در جمع خانواده‌های کشته‌شدگان حج در سال گذشته، از خاندان آل سعود با عنوان «شجره‌ی خبیثه‌ی ملعونه» یاد کرد که تعبیری برگرفته از قرآن (آیه ۶۰ اسراء) است. پیش از آن مفتی رسمی سعودی، ایرانیان را نامسلمان و مجوس‌زاده خوانده بود.

صورت‌ظاهری این درگیری، دینی و مذهبی است؛ به گونه‌ای که هر یک از دو طرف با استفاده از زبان و منطق دینی به نقد و گاه حمله به مذهب طرف مقابل پرداخته و آن را سبب مشکلات جاری جهان اسلام می‌شمرد. جمهوری اسلامی از مذهب وهابیت و جریان عمومی سلفی‌گرایی به عنوان ریشه‌ی همه‌ی جریان‌های تندروی منطقه اعم از القاعده، داعش، طالبان و غیره یاد می‌کند. در مقابل، ایرانیان شیعه و بلکه عموم شیعیان از منظر طیف بسیاری از وهابی‌ان، ریشه بدعت‌ها و انحرافات دینی در جهان اسلام و عامل آشوب در سوریه، یمن، بحرین، و غیره هستند. هر دو تصور مذکور، کلیشه‌ای و هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ واقعیت وضع جاری، قابل نقد اند. جریان‌های سلفی تنوع و گستره‌ی وسیعی دارد. برخی از آنها اساساً گرایش سیاسی ندارند و دخالت در سیاست و اظهار نظر در امور سیاسی را معارض دینداری می‌دانند. نگرش سلفی آنها بیشتر گرایش فردگرایانه و ناظر به تدین در حوزه‌ی زندگی شخصی افراد است. برخی جریان‌های سلفی و حتی وهابی نیز مواضع انتقادی نسبت به عربستان سعودی دارند و حکومت عربستان با آنها مبارزه می‌کند و از وجود آنها احساس خطر می‌کند.

در دنیای شیعی نیز مواضع سیاسی واحدی نسبت به درگیری‌های سیاسی جاری در خاورمیانه وجود ندارد. برخی گرایش‌های شیعی اساساً غیر سیاسی هستند و نگرش دینی‌شان ناظر به حوزه‌ی تدین فردی است. برخی نیز اساساً با نگرش و عملکرد سیاسی جمهوری اسلامی در سوریه (به عنوان مثالی بارز از محورهای درگیری ایران و سعودی) مخالف اند و آن را به سود جهان تشیع نمی‌دانند و حمایت از دیکتاتوری چون بشار اسد را غیر اخلاقی می‌شمرند.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی جریان‌های متنوع سلفی‌گری در جهان اسلام به کتاب زیر مراجعه کنید:

Global Salafism: Islam's New Religious Movement, Roel Meijer, 2009.

مراجع بزرگ نجف از جمله آیت‌الله سیستانی از این دسته به شمار رفته و حتی برخی از آنها عزیمت به سوریه برای دفاع از رژیم اسد را غیرشرعی شمرده‌اند (برای اطلاع بیشتر مقاله‌ی «[مخالفت حوزه قم و نجف با فتاوی جهاد در سوریه](#)» را ببینید).

بررسی سابقه‌ی تاریخی درگیری‌های مشابه در جهان اسلام می‌تواند نگرش دقیق‌تری به نوع درگیری جاری بین ایران و عربستان ارائه داده و لایه‌های زیرین درگیری را که اختلاف بر سر نفوذ و سلطه‌ی سیاسی بر منطقه است، آشکار سازد. در تاریخ قدیم اسلامی، نزاع بر سر سرزمین مکه بین دو نظام خلافت اسلامی اموی و زبیری مثال بارزی از واقعیت سیاسی و نه دینی این نوع درگیری‌ها ارائه می‌دهد. عبدالله بن زبیر پس از مرگ یزید بن معاویه در سال ۶۴ هجری، خود را خلیفه‌ی مسلمانان خوانده و سرزمین حجاز و سپس عراق را به زیر سلطه‌ی خود درآورد. این امر موجب شد که اداره‌ی امور حج عملاً به دست زبیریان بیفتد که در واقع رقیب جدی امویان در شام به حساب می‌آمدند. این امر سبب شد که ابن شهاب زهری از فقهای سنی نزدیک به امویان به درخواست عبدالملک مروان، خلیفه‌ی پنجم اموی، فتوای حج‌گذاری به بیت‌المقدس به جای مکه را صادر کند. در پی این فتوا، عبدالملک به ساختن مسجد الاقصی در شهر قدس پرداخت تا از رفتن مسلمانان به مکه برای حج‌گذاری و در نتیجه پشتیبانی سیاسی و مالی زبیریان جلوگیری کند. هر دو خلیفه آن زمان سنی مذهب بوده و اختلاف جاری آنها درباره‌ی سلطه‌ی سیاسی بر جهان اسلام و نه اختلافات عقیدتی و دینی بود. این اختلافات تا آنجا گسترش و تعمیق یافت که به تغییر جهت حج انجامیده و حتی بعدها به سوزاندن و تخریب کعبه در خلال جنگ بین دو طرف انجامید.

نمونه‌ی مشابه دیگر در تاریخ معاصر، سیر تحولات هم‌پیمانی‌های سیاسی هر یک از کشورهای عربستان و ایران است. عربستان و ایران هر دو تا پیش از انقلاب اسلامی در جبهه‌ی معارض ناسیونالیسم عربی قرار داشتند. در زمانی که رئیس‌جمهور مصر، جمال عبدالناصر و همفکران دیگرش در عراق و سوریه به ایجاد سرزمین واحد عربی می‌اندیشیدند و از جنبش‌های ناسیونالیستی ضد رژیم‌های حاکم در منطقه حمایت می‌کردند، ایران و عربستان در جبهه‌ی واحدی در معارضه با جریان ناسیونالیسم عربی قرار داشتند. برای مثال، عربستان از حامیان پر و پا قرص نظام پادشاهی زیدی در یمن بود و در مقابل، مصر از جنبش ناسیونالیستی ضد نظام پادشاهی حمایت می‌کرد. اما اکنون عربستان در یمن با زیدی‌ها در جنگ است و بلکه بیشتر از آن سعی در ایجاد و رهبری جبهه عربی ضد ایران را دارد.

ایران و عربستان تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، منطقه‌ی نفوذ مشترکی نداشتند و در نتیجه زمینه‌ی اختلاف و درگیری چندانی هم بینشان وجود نداشت. عربستان زیر پرچم سلفی‌گری در صدد گسترش نفوذ خود در جهان اسلام بود و ایران به رابطه با دنیای غرب اولویت داده و در خصوص جهان اسلام، به نفوذ محدود در مناطق شیعی نشین اکتفا کرده بود. اما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران سبب بروز مدعی دیگری برای رهبری دینی جهان اسلام و نه صرفاً مناطق شیعی نشین شد. در نتیجه درگیری بین دو مدعی رهبری امری طبیعی بود.

ایران و عربستان هر دو در ایجاد گروه‌های تندروی وفادار به خودشان در منطقه فعالیت گسترده‌ای داشته‌اند. ایران به تأسیس و حمایت از حزب‌الله لبنان و گروه‌های آزادی‌بخش دیگری در فلسطین و لبنان و حتی عربستان (گروه حزب‌الله حجاز) پرداخته و در مقابل، عربستان نیز به تشکیل و گسترش گروه‌های جهادی در افغانستان و به شکل عام گروه‌های سلفی در شبه‌قاره‌ی هند و آفریقا و غیره همت گماشت.

ژیل کپل پژوهشگر متخصص جریان‌های اسلام سیاسی در خاورمیانه درباره‌ی مسابقه‌ی ایران و عربستان در به دست گرفتن رهبری بنیادگرایی اسلامی در منطقه می‌نویسد: سال کلیدی ۱۹۸۹ یک چرخش مهم بود. ایران جنگ را باخته بود و [آیت‌الله] خمینی در تابستان ۱۹۸۸ مجبور به امضای آتش‌بس با صدام شد. هیچ کس ۱۵ فوریه را به یاد ندارد؛ چون در ۱۴ فوریه همان سال، فتوای سلمان رشدی صادر شد. [آیت‌الله] خمینی، فتوا را در آن روز معین صادر کرد چون می‌خواست با دفاع از اسلام در برابر توهین کتاب رشدی، به عنوان رسول و قهرمان مسلمانان معرفی شود. این همان کاری بود که سعودی‌ها از انجامش ناکام مانده بودند. اما در سطح نمادین این مسئله، این فتوا توجه مردم را از اتفاق مهم دیگری در سطح واقعی تحولات سیاست منحرف کرد. اتحاد جماهیر شوروی دقیقاً یک روز بعد از این فتوا از افغانستان عقب نشست؛ عقب‌نشستی که پیروزی سعودی‌ها بود نه ایرانی‌ها. ([The trail of political Islam](#), Gilles Kepel)

سیر تحولات بعدی در درگیری بین ایران و عربستان نیز نشانگر انگیزه‌های سیاسی سلطه‌جویانه‌ی هر دو طرف در حفظ و نفوذ بر مناطق مورد نزاع است. این میزان از خصومت در صورت عدم سقوط نظام بعث در عراق و توابع بعدی آن از جمله نفوذ سیاسی ایران در آن و نیز حوادث بعد از بهار عربی در سوریه و بحرین، هرگز صورت نمی‌گرفت. این شواهد نشانگر ماهیت سیاسی اختلافات دینی جاری است. در واقع هر دو طرف از عامل دین و مذهب برای حمله به خصم خود و غلبه بر او بهره می‌برند؛ هر چند ممکن است که این استراتژی جنگی با توجه به وجود اقلیت بزرگ شیعی در عربستان و اقلیت بزرگ سنی در ایران به عاملی مشکل‌آفرین برای هر دو طرف بینجامد.

* علی معموری، پژوهشگر و مدرس مطالعات اسلامی و سردبیر مجله‌ی عربی اطیاف است. او دکترای علوم قرآن و حدیث دارد و طی چندین سال مدیر بخش معارف و مفاهیم دایرة المعارف قرآن کریم و دانشنامه قرآن‌شناسی در مرکز فرهنگ و معارف قرآن و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی بوده است.